متن‌شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی)
دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و نهم، دورهٔ جدید، سال پنجم
شماره۱، (پیاپی ۱۷) بهار ۱۳۹۲، ص ۱۲- ۱

تأثیرپذیری فردوسی از کلینی

مهدی دشتی*

چکیده

دیباجهٔ شاهنامه، سندی است، گویا بر عقائد و باورها، اهداف و انگیزه‌ها و نیز منابع فردوسی در سرایش شاهنامه. در این نوشتار برآنیم تا مستنداً آشکار سازیم که از جمله منابع اصلی حکیم طوس در این دیباجه، کتاب الکافی مرحوم ثقة الاسلام کلینی (م:۳۲۹ ق) است. مشابهت‌ها و در واقع یگانگی‌ها میان مضامین دو کتاب به اندازه‌ای است که احتمال هر فرضی جز تأثّری آگاهانه و عامدانه را به یکسو می‌نهد و نشان می‌دهد که فردوسی این حکیم شیعی متألّه چگونه از نخستین و مهم‌ترین مجموعه حدیثی شیعه، به نحوی هنری، عمیق و آگاهی بخش سود برده و در عین حال هویت فرهنگی خویش و کتابش را معین ساخته است. و البته این تأثّر که چنانکه خواهیم دید نه از سر اتفاق و توارد که کاملاً آگاهانه و عامدانه بوده است، به مخاطبان این پیام را می‌رساند که غرض از نظم شاهنامه نه احیای داستانهای کهن و فرهنگ فسردهٔ گذشتگان؛ بلکه ریختن فرهنگ ناب اسلامی در ظرف این روایات و انتقال این مظروف اصیل به مردمی است که در روزگار غلبه نامردمی ها امکان آشکار و مستقیم سخن گفتن با ایشان نبود. و ظاهراً همین، سبک و سیاقی شد که بعدها دیگر نویسندگان و شاعران بدان تأسّی جستند و دانه معنا و حقایق مطلوب را در ظرف قصه‌ها و حکایت‌ها آوردند و البته مخاطبان را تحذیر دادند که اسیر صورت داستانها نگردند و مظروف را متوجه باشند.

واژه‌های کلیدی

فردوسی، کلینی، کافی، خرد، دیباجهٔ شاهنامه.

مقدمه

دیباجهٔ شاهنامه در واقع آخرین بخش از این کتاب سترگ است که حکیم طوس سرود و بر تارک آن نهاد تا شاهنامه را فرجامی نیکو بخشد، فرجامی گویای عقائد و باورها، منابع کار، اهداف و انگیزه‌ها و در یک کلام مفتاح فهم این کاخ بلند که از باد و بارانش ناید گزند. بنابراین فهم دقیق این دیباجه و مضامین و اشارات آن، واجد اهمیتی ویژه است که با وجود کوشش‌های ارزنده‌ای که در این راه شده [1] باز سخن ناتمام است.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی تهران dashti@atu.ac.ir

تاریخ وصول : ۱۳۹۱/۵/۱٤ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۳۱

هدف این پژوهش این است که این نکته را مستنداً آشکار سازد که فردوسی در دیباجهٔ شاهنامه، بشدّت متأثّر از کتاب الکافی مرحوم ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی رازی(م:۳۲۹ ق) محدّث بزرگ شیعه امامیه است [۲] و البته این تأثّر نه از سر اتفاق و توارد که کاملاً آگاهانه و عامدانه بوده است تا به خوانندگان این پیام را برساند که غرض از نظم شاهنامه نه احیاء داستان‌های کهن و فرهنگ فسردهٔ گذشتگان؛ بلکه ریختن فرهنگ ناب اسلامی در ظرف این روایات و انتقال این مظروف اصیل به دست مردمی است که در روزگار غلبهٔ نامردمی‌ها، [۳] امکان آشکار و مستقیم سخن گفتن با ایشان نبود. لذا فرمود:

تو این را دروغ و فسانه مدان — به یکسان روشن زمانه مدان
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۲۷/۱، ب ۱۰۴)

ازو هر چه اندر خورد با خرد — دگر بر ره رمز معنی برد
(همان، ۲۲۸، ب ۱۰۶)

و گویی این، سبک و سیاقی شد که بعدها دیگر نویسندگان و شاعران بدان تأسّی جستند و دانهٔ معنا و حقایق مطلوب را در ظرف قصه‌ها و حکایت‌ها آوردند و البته مخاطبان را تحذیر دادند که اسیر صورت داستان ها نگردند و مظروف را متوجه باشند و آنرا جدا و نامنبعث از ظرف بدانند:

زین قدح های صورکم باش مست — تا نگردی بت تراش و بت پرست
از قدح‌های صور بگذر مه ایست — باده در جامست لیک از جام نیست
(مولوی، ۱۳۷۴: ۳/ ۸۳۹)

فردوسی و کلینی هر دو هم عصرند، [۴] هر دو شیعه‌اند [۵] و هر دو کتاب خود را با بحث عقل آغاز کرده اند [۶] و با توجه به آنکه هر دو در زمانه‌ای می‌زیستند که چه در میان اشاعره و معتزله [۷] و چه زردشتیانی که سعی در اصلاح و احیاء خود داشتند، [۸] بدین بحث توجهی خاص می شد، گویی هر دو – فردوسی و کلینی– خواسته‌اند تا با ایراد این بحث در پیشانی کتاب خویش، هم هویت فرهنگی و اعتقادی خود را بروشنی معیّن سازند و هم خط فاصلی میان سخن خود و دیگر سخن ها کشند تا از انتساب به فرق ظاهراً اسلامی و یا زرتشتی مآبی و زروانی‌گری و نظائر آن در امان مانند و ممتاز شوند. [۹]

البته در این نوشتار به دلیل تنگی مجال تنها به بررسی و مقایسهٔ مضامین سی و دو بیت نخستین از دیباجه شاهنامه با کتاب الکافی کلینی می پردازیم و آن را در پانزده بند عرضه می‌داریم و مابقی را به فرصتی دیگر می‌سپاریم، [۱۰] امید که مفید افتد و راهگشا باشد ان شاء الله.

بحث

۱.

به نام خداوند جان و خرد — کزین برتر اندیشه بر نگذرد
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۰۹/۱، ب ۱)

فردوسی، دیباجه را با نام کسی آغاز می‌کند که مالک جان و خرد و به عبارتی سرور و مولای آن است؛ کلینی نیز در نخستین حدیث از کتاب کافی، تصریح دارد که الله، خالق عقل و مالک آن است و در برابر، عقل نیز عبد و مطیع حق است، چنانکه چون آفریده شد و حق با او سخن گفت و بدو امر و نهی کرد، تبعیت کرد؛ لذا الله بدو فرمود که مخلوقی محبوبتر از تو نیافریدم (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱، ح ۱ نیز ۲۶/۱، ح ۲۶).

در مصراع دوم، فردوسی حدّ معرفت عقلانی را فهم و قبول مالکیت و سروری حق می‌داند و طی طریق بیش از آن؛ یعنی فهم خود حق و چیستی وی را بر عقل، ناممکن. کلینی نیز در مقدمه خود بر کافی به همین امر تصریح دارد: و ذهلت العقول أن تبلغ غایه نهایته(همان، ۳). و البته این مطلب منبعث از قرآن کریم است (انعام/۱۰۰) و نیز سخن امیر المومنین(ع) که دربارهٔ الله فرمود: لا یناله غوص الفطن؛ یعنی او برتر از آنست که افکار ژرف اندیش، حقیقت و چیستی وی را دریابند (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۳: ۱۳)

جالب اینجاست که فردوسی در این مصراع، تعبیر "اندیشه" را به کار برده و کلینی در کافی به نقل از امام صادق(ع)، اندیشه را نشانهٔ عقل برشمرده است: ان لکل شیء دلیلاً و دلیل العقل التفکر (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۶/۱ بخشی از حدیث ۱۲).

۲.

خداوند نام و خداوند جای — خداوند روزی ده و رهنمای

خداوند کیوان و گردان سپهر — فروزندهٔ ماه ناهید و مهر

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ص۲۰۹– ۲۱۰، ب ۲و ۳)

مضامین دو بیت مذکور ضمن آنکه برابر است با مضامین آیاتی از قرآن کریم همچون اعراف/۱۸۰، رعد/۱۶، آل عمران/ ۱۸۹، بقره/ ۱۶۰، نحل/ ۱۲ و جاثیه/۴؛ در عین حال مطابقت دارد با بخشی از حدیث بلندی از امام صادق(ع) که مرحوم کلینی آن را در کافی آورده است(همان: ۱/ ۱۳، ح ۱۲). حضرت (ع) در این حدیث، عقل را راهنمایی معرفی می کنند که از جانب الله قرار داده شده تا خردمندان را بدین نکته رهنمون شود که اوست مدبّر و کارگردان همهٔ خلق و به نص آیاتی از قرآن کریم همچون نحل/ ۱۲، مؤمن/ ۷۰ و جاثیه/ ۴ تصریح می نمایند که دلالت دارد، بر هستی حق و ربوبیت او برای خردمندان از طریق روزی دهی، رهنمایی و مدبری آسمان و زمین و کل عالم.

۳.

زنام و نشان و گمان برتر است — نگارندهٔ بر شده گوهر است

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۴)

در مصراع نخست، فردوسی حق را از نام و نشان وگمان ما یعنی معرفت ناشی از درک و وصف ما بالاتر می‌داند و درمصراع ثانی پاسخ این سؤال مقدّر را می دهد که چرا؟ و می گوید زیرا که او، نگارنده(مصور و خالق) دارای گوهری(= ذاتی) بر شده و بالاتر از گوهر مخلوق است؛ لذا مخلوق از درک و وصف او عاجز است.

کلینی نیز در کافی در کتاب التوحید بابی با عنوان " **النهی عن الصفه بغیر ما وصف به نفسه تعالی** " آورده که طی آن همین مضامین، بر مبنای احادیث اهل البیت علیهم السلام تبیین شده است، بدین شرح که مخلوق نمی تواند حق را وصف کند و این کار ممنوع است و تنها باید بدانچه که حق خود را بدان وصف کرده اکتفا کند؛ چرا که او خالق است و ادنی مشابهتی با مخلوق ندارد و آنان که او را وصف می کنند در واقع او را شبیه مخلوق پنداشته‌اند (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/

۱۰۰، ح ۱) و الله، اعلی و اجل و اعظم است از اینکه به کنه صفت او توان رسید (همان، ۱/ ۱۰۲، ح ۶) و او خالق است و مخلوق نیست و خلق می‌کند هر آنچه را که بخواهد، و می نگارد هر آنچه را که بخواهد (همان، ۱/ ۱۰۳، ح ۱۰).

۴.

بـه بینندگان آفریننده را　　　نبینی مرنجان دو بیننده را

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۵)

این سخن فردوسی گذشته از آنکه مطابق است با قرآن کریم (انعام / ۱۰۳ و اعراف/ ۱۴۳) و عقل در عین حال پاسخی است به عقائد انحرافی که در میان مسلمانان پیدا شد و مدوّن گشت، مبنی بر اینکه خداوند را با چشم سر می‌توان دید (محمد صادق نجمی، ۱۳۵۹: ۱۰۸ – ۱۲۴ و مهدی دشتی،۱۳۸۴: ۱۴۳– ۱۴۴) و جالب اینکه علمای بزرگ مکتب خلفا از متقدمین همچون احمدبن حنبل(م: ۲۴۱ ق)، مالک بن انس (م: ۱۷۹ق) و محمد بن ادریس شافعی (م: ۲۰۴ ق) تا متأخرین همچون شیخ محمد عبده(م: ۱۳۲۳ ق) بر این اعتقاد نادرست، پیوسته پای فشرده‌اند و آن را به انحاء گوناگون توجیه کرده‌اند (محمد صادق نجمی، ۱۳۵۹: ۱۱۷ – ۱۲۱) و حتی بعضی از ادبای متعصّب پیرو مکتب مذکور، فردوسی را به دلیل همین بیت، هدف ناسزای خویش قرار داده‌اند. [۱۱]

و اما کلینی در کتاب التوحید کافی، بابی را بدین امر؛ یعنی ناممکن بودن رؤیت حق با چشم سر، اختصاص داده و با ذکر هشت حدیث از ائمه، صلوات الله علیهم، استدلالات ایشان را در این باره که بر مبنای آیات قرآنی و عقل استوار است، بیان داشته است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۹۵– ۹۸).

۵.

نـه اندیشه یابـد بـدو نیـز راه　　　کـه او برتـر از نـام و از جایگـاه

(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۰، ب ۶)

در باب مضمون مصراع اول و موافقت فردوسی با کلینی پیش از این سخن گفتیم؛ لـذا مـی‌گـذریم و تنها تـذکار می‌دهیم که تکرار این مضمون، نشانه تأکید است و تأکید از حیث بلاغت، در وقت انکار مخاطب است؛ یعنی فردوسی در زمانه‌ای می‌زیسته که وصف حق به نام اندیشه و عقلانیت یا دریافت‌های سلوکی، امری ممکن و ممدوح شمرده می شد و وی ناچار بود، برای شکستن این ظلمت متراکم بدین تأکید و تکرار روی آورد، چنانکه پس از این هم باز بر این معنا تأکید می ورزد:

ستودن نداند کس او را چو هست　　　میان بندگی را ببایدت بست

خـرد را و جـان را همـی سـنجد او　　　در اندیشـهٔ سـخته کـی گنجـد او

بـدین آلـت رای و جـان و زبـان　　　ستـود آفریننـده را کـی تـوان

بـه هستیش باید کـه خستو شـوی　　　ز گفتـار و پیکـار یکسـو شـوی

(همان، ۲۱۰ – ۲۱۱،ب ۹ –۱۳)

ازیـن پـرده برتـر تـو را کـار نیست　　　زهستی بـر اندیشـه دیـدار نیست

(همان، ۲۱۲، ب ۱۶)

کلینی نیز علاوه بر آنچه گفتیم بابی در کافی آورده با عنوان «باب النهی عن الکلام فی الکیفیه» (کلینی، ۱۳۶۳: ۹۲/۱)

که بر مبنای احادیث اهل البیت، علیهم السلام، معلوم می دارد که سخن گفتن در باب چیستی حق، امری ناروا، ممنوع و مهلک است، چنانکه امام باقر(ع) فرمودند: «تکلموا فی کل شیء و لا تتکلموا فی ذات الله». یعنی در باب هر چیز سخن گویید، مگر در باب چیستی ذات حق.(همان:ص ۹۲ ح ۱) و باز فرمودند: «ایاکم و التفکر فی الله ولکن اذا اردتم ان تنظروا الی عظمته فانظروا الی عظیم خلقه». یعنی بپرهیزید از تفکّر در چیستی حق و البته اگر خواستید که به عظمت او بنگرید، پس بنگرید به عظمت آفرینش او (همان، ۹۳، ح ۷) و حضرت(ع) صریحاً ازگفتار و پیکار در باب چیستی حق منع کردند و فرمودند:" ایاک و الخصومات فانها تورث الشک و تهبط العمل و تردی صاحبها. یعنی بترس از گفتار و پیکار در باب چیستی حق چرا که آن موجب شک و نابودی عمل تو می شود و صاحبش را هلاک می سازد (همان، ص۹۲ ح ۴) و فقط باید هستی حق را معترف باشید و بگوئید لا اله الا الله الواحد الذی لیس کمثله شیء (همان، ص۹۲ ح ۳).

فردوسی نیز همسو باهمین معنا چنین سرود:

۶.

به هستیش باید که خستو شوی — زگفتار و پیکار یکسو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه — بژرفی یفرمانش کردن نگاه
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۱۱، ب ۱۴)

فردوسی پس از ابیات نخستین و بحث های اصولی و مقدماتی، مخاطب را به اطاعت و بندگی حق و جست و جوی راه بندگی آنگونه که حق فرمود، دعوت می کند؛ بویژه می‌خواهد که انسان با بصیرت در این مسیر قدم بردارد و در امر عبادت، ژرف اندیش باشد. این معانی ضمن آنکه مطابق است با مفاد آیاتی از قرآن کریم (ذاریات/ ۵۶، انبیاء/ ۲۵ و یوسف/ ۱۰۸) در عین حال مطابق است با مضمون حدیثی که در بند پیش از کافی کلینی نقل کردیم (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۹۲، ح ۳) و نیز این روایت که امیر المؤمنین(ع) فرمودند: " الا لاخیر فی عباده لیس فیها تفکّر: هان! آگاه باشید، هیچ خیری نیست در عبادتی که در آن ژرف اندیشی نباشد (همان، ۱/ ۳۶، ح ۳).

۷.

توانا بود هرکه دانا بود — ز دانش دل پیر برنا بود
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۱، ب ۱۵)

مصراع اول از بیت بالا تطابق تام دارد با حدیثی که کلینی در کافی از امیرالمؤمنین (ع) آورده است (کلینی، ۱۳۶۳: ۴۸/۱، ح ۲). حضرت(ع) با بیانی مؤکّد خطاب به طالب علم می فرماید که علم موجب فزونی ها و توانائیهای بسیار معنوی می گردد؛ از جمله تواضع، دوری از حسد، فهم، صدق، معرفت، رحمت، سلامت، ورع، نجات، عافیت، وفا، رضا، مدارا، دوری از گناهان، هدایت و دوست داشتن نیکو ترین نیکوان.

مصراع دوم نیز گویای مضمون حدیثی است که دقیقاً پیش از حدیث یاد شده آمده است که طی آن امیرالمؤمنین می‌فرمایند: جان‌های خویش را به بدیع جکمت، نشاط و طراوت و تازگی بخشید؛ چرا که جان‌ها نیز مانند بدن‌ها، خسته و فرسوده و کند و پیر می‌گردد[12] (همان، ۱/ ۴۸، ح ۱) و نیز مطابق است با حدیثی از رسول خدا(ص) که فرمودند: سخن ما، دل ها را تازه و درخشان می گرداند، همانا دل ها نیز همچون شمشیر زنگار می گیرد و پاکی و درخشش و تازگی و جوانی آن به واسطه سخن ماست (همان، ۱/ ۴۱، ح ۹).

۸.

چه گفت آن سخنگوی مرد از خرد — که دانا ز گفتار او بر خورد
خرد بهتر از هرچه ایزدت داد — ستایش خرد را به از راه داد
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۲، ب ۱۷ و ۱۸)

در بیت اول، فردوسی سؤالی را مطرح می‌کند که بس مهم است و در واقع تمهیدی است برای بیان امری عظیم. او می پرسد: آن سخنگوی مرد، دربارهٔ خرد چه چیزی را گفت که شخص دانا پیوسته از گفتار او بهره‌مند خواهد شد؟

با طرح این سؤال، در خواننده شوق و انگیزه‌ای وافر بوجود می‌آید تا مفاد سخن آن مرد سخنگوی را دریابد. فردوسی، این نیاز را پاسخ داده به تقریر سخن وی و به عبارتی بیان مقول قول آن مرد سخنگوی، می پردازد و در بیت بعد می‌گوید: بهترین چیزی که ایزد تو را داده است، خرد است و بهترین راه حمد و ستایش خرد، دادورزی است.

و جالب اینجا است که آنچه مرد سخنگوی در باب خرد گفت که برای هر انسان دانایی پیوسته مفید خواهد بود، برابر است با مفاد نخستین حدیث از کتاب العقل و الجهل کافی که خداوند خطاب به عقل می‌فرماید: قسم به عزت و جلالم که مخلوقی محبوب تر از تو نیافریدم و کامل نمی کنم تو را مگر در وجود کسی که او را دوست بدارم (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱، ح ۱) و نیز حدیثی که طی آن جنود عقل شمرده شده که از آن جمله یکی هم عدل است که عقل را در مقابله با جور یاری می کند و به عبارتی دیگر بزرگداشت عقل را از طریق دادورزی ممکن می سازد (همان، ۲۱/۱، ح ۱۴).

حال با این توجه، آن سخنگوی مرد چه کسی می‌تواند باشد؟ به گمان ما انسب آن است که مراد فردوسی از آن سخنگوی مرد در این بیت خاص، محدّثِ (= سخنگوی) بزرگوار مرحوم ثقة الاسلام کلینی است، کسی که همهٔ دانایان این امّت از آن هنگام که وی کتاب کافی را تألیف کرده تا به امروز و تا هر زمان که این کتاب باقی است، از ثمرات آن بهره‌مند گشته و خواهند شد[۱۳] و مضامین دیباجهٔ شاهنامه چه آنها که پیش از این بیت آمده، چنانکه دیدیم و چه آنها که پس از این آمده چنانکه خواهیم دید همه از کتاب سترگ او برگرفته شده است و آیا این همه قرائن، گواه روشنی نیست بر آنچه که مدعای ما است؟

خرد رهنمای و خرد دلگشای — خرد دست گیرد به هر دو سرای
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۲، ب ۱۹)

خرد رهنمای؛ مطابقت تام دارد با این حدیث که العقل دلیل المؤمن (کلینی، ۱۳۶۳: ۲۵/۱، ح ۲۴) و نیز احادیثی دیگر همچون: صدیق کل امرء عقله و عدوه جهله (همان، ۱/ ۱۱، ح ۴) و ان لله علی الناس حجتین حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمه علیهم السلام و اما الباطنه فالعقول (همان، ۱۶/۱، بخشی از ح ۱۲).

خرد دلگشای؛ امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرمایند که هر ظرفی به واسطهٔ مظروفش پر می شود، مگر ظرف علم که به واسطهٔ علم، گشایش می یابد(نهج‌البلاغه، ۱۳۸۳: ص ۵۰۵). کلینی نیز در کافی از امام موسی بن جعفر، علیهما السلام، روایت کرده که فرمودند: الطاعة بالعلم والعلم بالتعلم و التعلم بالعقل یعتقد؛ یعنی طاعت و بندگی بر مبنای علم الاهیه است و این علم از طریق یادگیری حاصل می شود. و یادگیری و علم آموزی نیز به سبب عقل صورت می پذیرد و منعقد می‌گردد (کلینی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۷ بخشی از ح ۱۲) در نتیجه تا عقل نباشد، تعلمی و نهایتاً دلگشایی و شرح صدری حاصل نمی‌شود.

خرد دست گیرد به هر دو سرای؛ شخصی از امام صادق(ع) پرسید که «ما العقل» یعنی خرد چیست؟ فرمودند: «العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان». یعنی خرد آن چیزی است که خداوند به سبب آن اطاعت و بندگی می‌شود(در دنیا) و بهشت کاملاً به دست آورده می شود(در آخرت). (همان، ۱/ ۱۱، ح ۳ ؛ همان، ح ۶).

.۱۰

ازو شادمانی وزویت غمیست — وز.یت فزونی وزویت کمیست
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۲۱۲/۱ پانوشت ۳)

یعنی خرد سبب شادمانی است، اگر آن را به کار بندیم و غم نتیجه می‌شود، اگر خرد را ترک گوییم و به همین ترتیب در فزونی خواهیم بود، اگر خردورز باشیم و در خسران و زیان خواهیم بود، اگر خرد را کنار نهیم و جالب است که مطابق همین معنا در کافی کلینی در ضمن حدیثی از امام صادق(ع) روایت شده که حضرت(ع)، جنود عقل و جهل را بر می شمرند که از آن جمله فرح و شادمانی است برای عقل و در برابر، حزن است برای جهل که ضد عقل است و نیز غنا و فزونی و توانگری است، برای عقل و فقر است و کمی برای جهل (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۲ و ۲۳، ح ۱۴).

.۱۱

ازویی به هردو سرای ارجمند — گسسته خرد پای دارد به بند
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۴، ب۲۳)

مصراع اول، برابر است با این حدیث از امام کاظم(ع)که فرمودند: «اکملهم عقلاً ارفعهم درجه فی الدنیا والآخره» یعنی آن کسی که از حیث عقل از دیگران کامل‌تر است، درجهٔ او در دنیا و آخرت از همه بالاتر و ارجمند تر است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۶، بخشی از ح ۱۲).

و مصراع دوم، مطابق است با این سخن امام کاظم(ع) که فرمودند: کسی که خرد ورزد، قناعت پیشه کند و در اثر قناعت، بی نیازی یابد و کسی که خرد را رها کند، هماره پای در بند فقر خواهد داشت(همان، ۱۸/۱، بخشی از ح ۱۲).

.۱۲

خرد چشم جانست چون بنگری — که بی چشم شادان جهان نسپری
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۴، ب ۲۴)

مضمون مصراع اول مطابق است با حدیثی که پیش ازین در بند نهم آوردیم که خداوند برای بندگان، دو حجت قرار داده است، حجت ظاهری که انبیاء اند و ائمه، علیهم السلام، و حجت باطنی که عقل است (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۶، بخشی از ح ۱۲).

و مصراع ثانی، گذشته از جنبه قیاس تمثیلی که دارد یادآور حدیثی است که دربند دهم گذشت.

.۱۳

نخست آفرینش خرد را شناس — نگهبان جانست و آنِ سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان — کزین سه بود نیک و بد بی گمان
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۱۴، ب ۲۵ و ۲۶)

کلینی نیز چنین روایت کرده که ان الله عز و جل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانیین (کلینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۲۱، ح ۱۴).

و نیز دعامة الانسان العقل... و هو دلیله و مبصره و مفتاح امره. یعنی حافظ و نگهدار انسان، عقل اوست و عقل، راهنما و بینائی بخش و گشاینده کار اوست (همان، ۱/ ۲۵، ح ۲۳).

.۱۴

بـدانش ز دانندگان راه جـوی بگیتـی بپـوی و بهـر کـس بگـوی

(فردوسی، ۱۳۸۲:۱/ ۲۱۵، ب ۳۰)

این بیت، دو سؤال اساسی را برمی انگیزد: این دانندگان کیانند که به واسطهٔ دانشی کـه از ایشان فراگرفتـه مـی شـود، راه هدایت آشکار می شود؟ و این چه دانشی است که باید پس از تحصیل آن، درجهان بپوییم و به هر کس بگوئیم و ابلاغ کنیم؟

کلینی پاسخ ما را می‌دهد، پاسخی که به گمان ما، مراد فردوسی است: امام صادق(ع) فرمودند: مردم بر سه دسته‌انـد: داننده(عالم)، یادگیرنده(متعلم) و زباله ای که سیل با خود مـی آورد(غثـاء). پـس مـائیم(ائمـه صـلوات الله علـیهم) آن دانندگان و شیعیان مایند آن یادگیرندگان و سائر مردم نیز غثاء(کلینـی، ۱۳۶۳: ۱/ ۳۴، ح ۴) و ایـن دانـش، اسـلام و بـه عبارتی علم الاهی است که فقط از طریق پیامبر اکرم و و اوصیاء طاهرینش باید فراگرفته شود و وظیفه‌مندیم که پـس از یادگیری به جهانیان بیاموزیم، چنانکه کلینی بابی را در کتاب فضل العلم کافی با عنوان «باب بذل العلـم» اختصـاص داده که طی آن ائمه، صلوات الله علیهم، فرموده اند که «زکاة العلم ان تعلمه عبادالله»؛ یعنی زکـات یـادگیری دانـش الاهـی از طریق ما، آنست که این دانش را به بندگان الله یاد دهید (همان، ۱/ ۶۱، ح ۳).

.۱۵

چـو دیـدار یـابی بشـاخ سـخن بـدانی کـه دانـش نیایـد بـه بـن

(فردوسی، ۱۳۸۲:۱/ ۲۱۵، ب ۳۲)

راستی این کدامین درخت سخن است که از یکسو با رو ثمرش، دانش است و از دیگر سو، ریشه در نامحدود دارد؟ اگر سخن مخلوق باشد که می‌دانیم گاهی بر دانش دارد و گاه جهل و باطل و در عین حـال محـدود اسـت، پـس ایـن درخت، باید درخت سخن خالق باشد و نه مخلوق. با این توجه اگر در نظر بگیریم که برابر عربی سخن، حدیث است، دیگر معنا روشن می‌شود که مراد از شاخ سخن، درخت حدیث است، حدیث ائمه، صلوات الله علیهم، که از یکسو علم و حکمت الاهی را عرضه می‌دارد و از سوی دیگر به پیامبر اکرم(ص) می رسد و از ایشان به جبرئیـل و از جبرئیـل بـه الله و چون الله نامحدود است؛ پس بار و میوه این درخت نیز نامحدود خواهد بود.

و اما مرحوم کلینی همین معنا را با روایت حدیثی از امام صادق(ع) چنین آورده که حضرت(ع) فرمودند: سخن مـن، سخن پدرم و سخن پدرم سخن جدم و سخن جدم سخن حسین است و سخن حسین، سخن حسن و سخن او، سخن امیر المؤمنین و سخن امیرالمؤمنین، سخن رسول الله است و سخن رسول الله(ص)، قول الله عزّوجـلّ اسـت [۱۴](کلینـی، ۱۳۶۳: ۱/ ۵۳، ح ۱۴).

نتیجه

چنانکه مشاهده شد، یگانگی میان سخن فردوسی و کلینی به قدری است که نمی‌توان اتفاق یا توارد را عامل آن دانست و خرد و متن ما را به یک نتیجه می‌رساند که فردوسی، کتاب کافی مرحوم کلینی را دیده، خوانده و مفاهیم آن را کـاملاً

جذب فرهنگی کرده و آنگاه در بیانی هنری، عرضه داشته است و بدین ترتیب تنها اثر حماسی را رقم زده که با بحث خرد و دانش الاهی آغاز می شود و بدین ترتیب خط بطلانی می‌کشد، بر سخن آنان که شاهنامه را هم ردیف دیگر آثار حماسی و اساطیری، دروغ و فسانه یا مبین ناخودآگاه جمعی و ذهن بشر ابتدایی و نظائر آن می دانند.[15] علاوه بر این معلوم می‌شود که فردوسی شیعهٔ امامیه اثنا عشریه است؛ چرا که کلینی پرچمدار این مکتب است[16] و در کتاب **الحجة** کافی، این مطلب را بروشنی مبرهن و مبین ساخته و باز در ابواب التاریخ آن، این بزرگواران را معرفی کرده است.

و نکته آخر آنکه، سرّ این معنی که فرمود:

پی افکندم از نظم کاخی بلند — که از باد و بارانش ناید گزند

نیز روشن می شود که چون در ظرف این داستان های کهن، مظروف علم و دانش الاهی (اسلام) ریخته شده است، لذا کهنه نمی شود و سستی نمی پذیرد. چنانکه خداوند نیز در کتاب عزیزش فرمود: «**کل شیء هالک الا وجهه**» (قصص/ ۸۸). امام باقر(ع) در معنای آن فرمودند: هر چیزی نابود می شود جز دین خدا(اسلام) و صاحبان آن(پیامبر اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم) و هر کس که بدان عامل باشد (صدوق، ۱۳۹۸ ق: ص ۱۴۹ و ۱۵۰).

پی نوشت‌ها

۱. از جمله رک: امید سالار، ۱۳۸۱: ص ۱۰۶– ۱۲۱؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ص ۳۵۷– ۳۷۰؛ ابوالحسنی(منذر)، ۱۳۷۸: بوسه بر خاک پی حیدر؛ فاطمی، ۱۳۷۶: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه مشهد، ش ۱۱۸ و ۱۱۹؛مهاجرانی، ۱۳۷۲: خداوند جان و خرد؛ جهانبخش، ۱۳۷۷: یادنامه استاد ایرج افشار؛ رزمجو، ۱۳۸۸: ص ۲۹– ۴۹.

۲. اگر تعبیر شیعه امامیه به کار بردیم تنها از باب تأکید بر پیروی از امامت ائمه اثنا عشر(ع) بود و الا شیعه و تشیع، فرقه پذیر نیست و اختلاف هایی که به پیروان اهل البیت(ع) نسبت داده اند اندکی صحت دارد و بیشتر آن نارواست. جهت تفصیل --> عسکری، ۱۳۸۸: ۲/ ۱۱۱– ۱۳۷.

۳. جهت تفصیل رک: جعفریان، ۱۳۷۵: ۳۲۷/۲– ۳۳۱

۴. کلینی در ۳۲۹ هجری در گذشته(کلینی، ۱۳۶۳: مقدمه ص ۳۹) و این دقیقاً همان سالی است که از نظر اغلب پژوهندگان، فردوسی پا به عرصه خاک نهاده است.(رزمجو، ۱۳۸۸: ۹/۱).

۵. در باره مذهب فردوسی که تشیع اثنا عشری است مقالاتی متعدد نوشته شده که به گمان بنده حقیر اقوای همه، مقاله ممتع استاد احمد مهدوی دامغانی است رک: حاصل اوقات(مجموعه ای از مقالات استاد.)، به اهتمام سید علی محمد سجادی، ص ۵۵۷– ۶۰۰، تهران: سروش، ۱۳۸۱.

٦. این مطلب گذشته از آنکه قرینه ای است بر تأثر فردوسی از کلینی در عین حال بیانگر این نکته اساسی است که اسلام حق مبتنی بر عقلانیت است و لذا از کتب حدیثی آن تا منظومه های حماسیش، توجه به عقل در سرلوحه کار قرار دارد. امری که در سایر منظومه های حماسی جهان نشانی از آن نمی بینیم و البته این عقلی است که خالق عقل آنرا تبیین و معرفی کرده و حاصل بافته های بشری در باب عقل نیست.

۷. برای نمونه رک: سبحانی، ۱۳۷۸: ۲۲۹/۲ به بعد

۸. برای نمونه رک: تفضلی، ۱۳۵۴، ترجمهٔ دانای مینوگ خرد.

این کتاب که صورت کنونی آن متعلّق به دورهٔ اسلامی است(معین:ذیل دانای مینوگ خرد) برخی را بدین اشتباه انداخته که مطالب

شاهنامه در باب خرد متأثر از آن است، پاسخ بدین نظر اشتباه، مجالی دیگر می طلبد تنها بدین نکته از مطالب عقلانی! مینوی خرد اکتفا می کند که اهریمن، خالق است!؟ و افراسیاب را مانند ضحاک و اسکندر، جاویدان وبی مرگ خلق کرده است! که البته بعداً اورمزد آنان را فناپذیر می سازد!؟(مینوگ خرت، فصل ۸ بندهای ۲۹– ۳۰ به نقل از کیانیان، ص ۱۲۹، پانوشت۶).

۹. مع الوصف در دوره معاصر، بسیاری کوشیده‌اند تا فردوسی را منتسب به هر گروه و فرقه ای از معتزلی و اسماعیلی گرفته تا زرتشتی گری و نظائر آن بنمایند الا تشیع اثناعشری، برای آشنایی با صاحبان این سخنان و پاسخی به توهمات ایشان: رک: رزمجو، ۱۳۸۸: ۳۷/۲– ۴۹.

۱۰. آنچه در این مقاله عرضه می شود تنها بخشی است از مطالبی که به هنگام تدریس شاهنامه در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی، توفیق ایراد آن داشته‌ام.

۱۱. مقصود، نظامی گنجوی است که در منظومه مخزن الاسرار خویش ضمن تصریح به رؤیت حق با چشم سر به فردوسی نیز کنایهً چنین تاخته″

دیدنش از دیده نباید نهفت — کوری آن کس که بداده نگفت

دید پیمبر نه به چشمی دگر — بلکه بدین چشم سر، این چشم سر

(نظامی، ۱۳۷۶: ص ۱۹ ب ۲ و ۳)

۱۲. کان امیرالمؤمنین (ع) یقول: روّحوا انفسکم ببدیع الحکمه فانها تکل کما تکل الابدان.

کلّ یکلّ من باب ضرب: تعب و اعیا و کلّ السیف کلا و کلةً بالکسر و کلولاً فهو کلیل و کال ای غیر قاطع. (فیومی، ۱۴۰۵ ق: ۵۳۸)

۱۳. برای آشنایی تفصیلی یا این معنا بنگرید به مقدمه کافی، ص ۲٦–۳۸

۱۴. این سخن یادآور حدیث معروف سلسله الذهب از امام رضا(ع) است که در نیشابور ایراد کردند و مردمان آنرا نوشتند و در کتابها ضبط شد و حضرت(ع) آنرا با این مقدمه آغاز کردند که: حدثنی ابی العبد الصالح موسی بن جعفر قال: حدثنی ابی الصادق جعفر بن محمد، قال: حدثنی ابی ابو جعفر محمد بن علی باقر علم الانبیا، قال: حدثنی ابی علی بن الحسین سید العابدین قال: حدثنی ابی سید شباب اهل الجنه الحسین، قال: حدثنی ابی علی بن ابی طالب علیهم السلام، قال: سمعت النبی(ص) یقول: قال الله جل جلاله انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی من جاء منکم بشهادهٔ ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی. (صدوق، ۱۳۹۸ه: ص ۲۵.)

۱۵. برای آشنایی با نمونه هایی از این اظهارات بدیع! رک: زمردی، ۱۳۸۲: صفحات یازده تا نوزده.

۱۶. ابن اثیر مورخ معروف اهل سنت دربارهٔ مرحوم کلینی می نویسد: ″ الامام علی مذهب اهل البیت″ (کلینی، ۱۳۶۳: ص ۲۱ از مقدمهٔ حسینعلی محفوظ).

منابع

۱– **نهج‌البلاغه**.(۱۳۸۳ ش). ایران: اسوه، چ پنجم.

۲– ابوالحسنی(منذر)، علی.(۱۳۷۸). **بوسه بر خاک پی حیدر**، تهران: عبرت، چ اول.

۳– امید سالار، محمود.(۱۳۸۱). **جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی**، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چ اول.

۴– تفضلی، احمد.(۱۳۵۴). **ترجمهٔ دانای مینوگ خرد**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چ اول.

۵– جعفریان، رسول.(۱۳۷۵). **تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری**، تهران: انصاریان، چ اول.

۶– جهانبخش، جویا .(۱۳۷۷) "یادداشتهایی دربارهٔ دیباجهٔ شاهنامه"، به کوشش محسن باقرزاده، ارج نامهٔ ایرج (جشن نامهٔ ایرج افشار)، تهران: توس، ص ۱۳۹ – ۱۵۱.

۷– دشتی، مهدی.(۱۳۸۶). **توحید در ادب فارسی**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر کنگره، چ دوم.

۸– رزمجو، حسین.(۱۳۸۸). **قلمرو ادبیات حماسی ایران**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول.

۹– زمردی،حمیرا.(۱۳۸۸).**نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر**، تهران: زوار، چ سوم.

۱۰– سبحانی، جعفر.(۱۳۷۸).**فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی**، قم: اخلاق.

۱۱– صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی.(۱۳۹۸ ق). **التوحید**، صحّحه و علق علیه السید هاشم الحسینی الطهرانی، تهران: مکتبه الصدوق، چ اول.

۱۲– عسکری، سید مرتضی.(۱۳۸۸). **نقش ائمه در احیاء دین**، تهران: دانشکدهٔ اصول الدین با همکاری مؤسسهٔ علمی فرهنگی علامه عسکری، چ اول.

۱۳– فاطمی، حسین.(۱۳۷۶). "تأثیر قرآن و حدیث بر مقدمهٔ شاهنامه"، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۱۱۸ و ۱۱۹، ص ۳۹۷ – ۴۰۸.

۱۴– فردوسی، ابوالقاسم.(۱۳۸۲). **شاهنامه از دستنویسی موزه فلورانس**، تهران: دانشگاه تهران، چ اول.

۱۵– فیومی، احمد بن محمدبن علی.(۱۴۰۵ ق). **المصباح المنیر**، قم: دارالهجره، چ اول.

۱۶– کریستن سن، آرتور.(۱۳۶۸). **کیانیان**، ذبیح الله صفا.(مترجم)، تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.

۱۷– کلینی، محمدبن یعقوب.(۱۳۶۳). **الکافی**، علی‌اکبر الغفاری(مصحح)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ پنجم.

۱۸– مولوی، جلال الدین محمدبن محمد.(۱۳۷۴). **مثنوی شریف**، عبدالباقی گولپینارلی(نشر و شرح)، توفیق ه سبحانی(مترجم)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.

۱۹– مهاجرانی، عطاء الله.(۱۳۷۲). **خداوند جان و خرد**، تهران: اطّلاعات، چ اول

۲۰. مهدوی دامغانی، احمد .(۱۳۸۱). "مذهب فردوسی"، سید علی محمد سجادی، **حاصل اوقات**، تهران: سروش، ص ۶۰۰. – ۵۵۷

۲۱– نجمی، محمد صادق.(۱۳۵۹). **سیری در صحیحین**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم، چ سوم.

۲۲– نظامی، الیاس بن یوسف.(۱۳۷۶). **مخزن الاسرار**، حسن وحید دستگردی (مصحح و محشی)، به کوشش سعید حمیدیان،تهران: قطره، چ دوم.